

سخنان خانم نسرین جوشقانی درباره خانم مرضیه حدیدی (خواهر دباغ)

شهید خوانساری معرف ما برای شاگردی خانم دباغ

با دخترهای همسایه مان (گودرزبان) محضر آقا سید مجتبی صالحی خوانساری می رفتیم که به واسطه شهید سعیدی و سابقه مبارزاتی با ایشان آشنا شده بودیم. کلاسها با علاقه و اشتیاق بچه ها مدتی برگزار می شد تا اینکه آقای خوانساری گفت: «شما را معرفی می کنم که در کلاس خواهر دباغ شرکت کنید و بهتر است شما بقیه درس خود را از او بگیرید.»

ماه رضانی که برایم خاطره شد

برای نوجوانان احترام خاصی قائل بودند و بسیار مهربانانه با آنها رفتار می کردند در خانه شان کلاسهای احکام، تفسیر قرآن، اصول و جهان بینی برگزار می شد. در طبقه بالا هم آقای سیدمحمدباقر موسوی مشغول ترجمه تفسیر المیزان بودند و بعد از ظهرهای ماه رمضان وقتی که به حیاط می آمدند ما ایشان را می دیدیم و از نزدیک از کارشان با خبر بودیم.

در کلاس از همه نوع قشری بودند، از نوجوانان گرفته تا خانمهای مسن در کلاس حضور پیدا می کردند. تا ظهر کلاس درس برقرار بود و پس از تعطیلی کلاس، هنگام ظهر، نماز جماعت برگزار می شد. من آن زمان دختر بچه ضعیفی بودم به طوری که در ماه رمضان مریض شدم و نتوانستم روزه بگیرم. خانم دباغ با داشتن آن همه کلاس و کار، فوری برایم ناهار آماده می کرد و جلوی من می گذاشت، طوری با من رفتار می کرد که فکر می کردم با عزیزترین کس خود رفتار می کند.

آموزش در قالب هنرهای نمایشی

از زیباترین کارهایی که ما آن زمان در خانه خانم دباغ انجام می دادیم، اجرای برنامه های تئاتر بود. ما گروه تئاتری داشتیم که به صورتهای مختلف و در زمانهای مختلف برنامه داشت و آن را روی صحنه می بردیم. در یکی از بازیها گفتیم که خانم دباغ شما هم روی صحنه بیایید، ایشان گفتند تبلیغ خودم می شود و این کار را نکردند و دخترشان راضیه خانم را در آن نقش جای دادند. خلاصه تمام رفتارشان برای ما الگو و از هر لحاظ، چه سیاسی، عقیدتی و... راهنمایمان بودند.

خبر دستگیری خانم دباغ در روزنامه

خانم دباغ دارای منزلی با دو اتاق در جالا و دو اتاق در پایین بود که در این منزل به ترویج فرهنگ اسلامی می پرداخت و چون از شاگردهای شهید آیت الله سعیدی بود، همان فعالیتهای سیاسی او را دنبال می کرد. در پس همین فعالیتهای او بود که مأموران ساواک در سال ۱۳۵۲ به خانه اش یورش برده و او را دستگیر کرده بودند که من از طریق روزنامه از این جریان آگاه شدم.

با همه ی بیماری و شرایط سخت ، شوخی را ترک نکرده بود

پس از سالها هجرت به خارج از کشور و بازگشت شان، رفتار خانم دباغ هنوز تغییر نکرده بود، همان روز از ما دعوت کرد که به منزلش برویم و دور هم جمع شویم. ما هم با اشتیاق پذیرفتیم و به منزلش رفتیم و آبگوشتی بار کرد و ما دوباره دور هم غذایی خوردیم. پس از آن خانم دباغ به منزل ما آمد. برای بچه ها یک دوربین عکاسی آورده بود که در حقیقت دوربین عکاسی نبود بلکه اینگونه بود که در دوربین آب می ریختی و جلو هر کسی که می خواستی عکس بگیری، با فشار دادن دکمه روی شخص مورد نظر آب پاشیده می شد. من آن روز از کار خانم دباغ خیلی خوشحال شدم چون که می دیدم، با این همه جدیت در کار، به جایش اهل شوخی هم هست.